



## نسبت سلامت و معنویت در ادیان ابراهیمی/اقبال مجدد به طب سنتی و اخلاق فضیلت گرا

اقبال مجدد به اخلاق فضیلت گرا در عرصه اخلاق و توجه ویژه به طب سنتی و مکمل در طب یکی دیگر از نشانه های آغاز دوره جدید است که علاوه بر عوامل جسمی در تعریف سلامتی و بیماری، به جنبه های روانی و اجتماعی آن توجه بیشتری می شود.

خبرگزاری مهر-اقبال مجدد به اخلاق فضیلت گرا در عرصه اخلاق و توجه ویژه به طب سنتی و مکمل در طب یکی دیگر از نشانه های آغاز دوره جدید است که علاوه بر عوامل جسمی در تعریف سلامتی و بیماری، به جنبه های روانی و اجتماعی آن توجه بیشتری می شود.

ارتباط معنویت و سلامت ارتباطی تاریخی است به گونه ای که همواره منشأ اعطای سلامتی به انسان بویژه انسان بیمار در ورای عالم مادی جستجو شده است. این واقعیت در بستر تاریخی ادیان بزرگ به خصوص ادیان ابراهیمی به صورتی کاملاً واضح مضبوط و مثبت شده است. به گونه ای که یهودیان و مسیحیان و به نحوی بسیار کامل تر مسلمانان به اینکه شفا دهنده اصلی خداوند بزرگ است اعتقاد داشته اند و طبیب را دوا دهنده و خداوند را شفا دهنده می دانسته اند.

این درهم تنیدگی تاریخی معنویت و سلامت در آثار بسیاری از مفاخر پزشکی ایران به ویژه مفاخر مسلمانان کاملاً مشهود است. پدید آمدن آثاری چون «الطب الروحانی» به طور واضح به بعد فرامادی طبابت اشاره می کند و به نحوی درمان امراض روح را نیز نوعی طبابت می داند. اطلاق واژه حکیم، به اطبا در برخی از دوره های تاریخی نشانه دیگری است که علم طب و صاحبان آن را به حکمت یا همان عقل عملی که در اصل مبتنی بر کمال اخلاقی و تعادل ابعاد مختلف وجودی است پیوند می زند و گاه از طبابت کردن به «حکمت کردن» یاد می شود.

توسعه علوم تجربی که خاطره علم ستیزی کلیسای دوران قرون وسطی را کماکان در ذائقه خود داشت اروپای دوره رنسانس و بعد از جنگ های صلیبی در کنار به دست آوردن منابع غنی علمی از علمای مسلمان در بستری از دین هراسی شکل گرفت که مهمترین دلیل این مسئله همان برخورد خشن کلیسا با دانشمندان مستقل آن دوره بود. با این پیشینه تاریخی به تدریج زمینه های مختلف علمی رشد خود را مستقل از آموزه های دینی که در آن زمان آموزه های مسیحیت در اروپا بود آغاز کردند به نحوی که آرام آرام علوم تجربی مانند طب، علوم ریاضی، فیزیک، اقتصاد، و نهایتاً علوم انسانی مثل فلسفه، از بدنه کلیسا جدا شدند و در بستری که کاملاً مبتنی بر قوه عاقله انسان بود به رشد پرداختند. این دوره را شاید بتوان دوره جدایی علوم از معنویت دانست که اغلب به عنوان «دوره علوم مدرن» شناخته می شود مدرنیته ای که انسان ها را شخصی کرد به نحوی که آرام آرام افراد به عنوان سلول های اجتماع مطرح شدند چه اینکه قبل از آن خانواده و حتی قوم و قبیله سلول های تشکیل دهنده جامعه بودند واقعیتی که آن را شخصی گرایی می نامند.

از دیگر خصوصیات این دوره می توان به منطق گرایی اشاره کرد که به نوعی به رویکرد انسان مدرن برای کشف روابط منطقی موجود در بین اجزای جهان پیرامون اشاره دارد مانند کشف قوانین فیزیک که حاصل آن ایجاد تئوری هایی است که تلاش می کنند وقایع جهان را با یافته های علمی تجربی توضیح دهند. حتی این تفکر به حوزه های بسیار شهودی مثل اخلاق هم وارد می شود به شکلی که تئوری های مدرن اخلاقی از جمله اخلاق عدالت محور (وظیفه گرا) کانتی که حاصل یک نظریه فلسفی-ریاضی است در عالم اخلاق ظهور می کند.

درحوزه پزشکی نیز تاریخ علم معاصر شاهد این تغییرات بوده است به نحوی که به سرعت پارادایم مبتنی بر اخلاط توازن که تفکر سابقه ای بیش از 2500 ساله دارد در قرون 19 و 20 میلادی دستخوش تغییرات عمده ای شد. ذهن تجربه زده انسان مدرن تصور کرد که گمشده خود را یافته است با کشف میکروب ها به عنوان عامل بیماری زا و از این رو بیش از یک قرن برای هر بیماری ابتدائاً و قبل از هر چیز دیگر به دنبال موجودی یا ماده ای می گشت که عامل این بیماری باشد. پس از یافتن آن به دنبال دارویی که این عامل را از بین ببرد و یا انسان مدرن را نسبت به آن مصون دارد.

این تفکر اگر چه در قرن 20 به یک انقلاب عظیم در عرصه علوم پزشکی منجر شد و هر روز خدمتی جدید را به بشریت عرضه کرد از آن جمله کشف آنتی بیوتیکها، توسعه انواع اعمال جراحی، توسعه بهداشت عمومی، کشف واکسن بسیاری از بیماری ها...

اما ادامه این روند با مشکلات و بن بست هایی مواجه گردید و این همزمان بود با سایر بن بست های موجود در دنیای مدرن که منجر به ایجاد نحله های فلسفی پسامدرن گردید که شامل ساختار شکنی های متعهدانه را در عرصه های مختلف علمی و نظری باعث می شد.

از جمله می توان به اقبال مجدد به اخلاق فضیلت گرا در عرصه اخلاق و توجه ویژه به طب سنتی و مکمل در عرصه طبابت اشاره کرد. یکی دیگر از نشانه های آغاز این دوره گذار پزشکی مدرن به پزشکی پسامدرن بود که در اواسط قرن بیستم علاوه بر عوامل جسمی در تعریف سلامتی و بیماری به جنبه های روانی و اجتماعی آن توجه بیشتری می شد به نحوی که در دهه هفتم و هشتم قرن بیستم بررسی های اپیدمیولوژیک و بوم شناختی که به نوعی مبتنی بر فرضیه تأثیر عوامل اجتماعی بر علوم پزشکی بود از ارزش خاصی برخوردار شد که تا دهه 1990 ادامه داشت و امروزه نیز از جایگاه مهمی در پژوهش های علم پزشکی برخوردار است.